



۲۰۱۶/۰۶/۳۰



احسان الله مایار

جنبش مشروطیت در افغانستان

اثر شادروان پوهاند عبدالحی حبیبی

قسمت دوازدهم

دوم- فان هینتنگ Von Henting (۱) :

وی کاپیتن توپ خانه آلمان و پدرش وزیر عدلیه، جوان فعال نظامی بود، که در وفد مذکور سمت ریاست مشترک با نیدر مایر داشت. چون در مقاصد خود به پیروزی نرسید واپس به آلمان رفت و راپوری نوشت که متن آن در گوتن گن ۱۹۶۳ م طبع شد.

وی در صفحات ۹۳-۹۴ این راپور اعضای وفد خود را چنین معرفی کرده:

داکتر بکرر Dr.Becrer و لفتننت ریدهر Redher آلمانی و کاظم بی ترکی و مهندره پرتاپ و برکت الله هندی و شش نفر افریدی از عساکر انگلیسی که در جنگ به دست آلمان ها افتاده بودند. دو تن افغان به نام عبدالرحمن و سبحان خان هم به مصارف خود در این وفد شرکت داشتند.(۲)

ویگنر : فرزند یک خانواده آلمانی و کاپیتن مخابره بی سیم.

لواری : « بحیث سکرتر وان (فون.م) هنتنگ

ووکات (هوخت): سکرتر وان (فون.م)

نیدرمایر : کاپیتن عسکر آلمانی و مرد نظامی فعال بود، که نامش در ترجمه اردوی ممسوخ بیانیه شجاع الله سیندریمر آمده (تحریک ۲۶۵) ولی اصلاً در آرشیف ملی آلمان (بون) و دیگر منابع Niedermyer است. وی در سپتمبر ۱۹۱۴ م عضو هیئت عسکری ۲۳ نفری آلمان زیر ریاست ویلهلم واسموس – Wassmuss در استانبول به قیادت روف بی ترک بود که به وفد مهندره پرتاپ پیوست و خود را متعهد امور نظامی و تربیه منصبدارن جنگی در آسیای میانه می دانست، در حالیکه همکار دیگرش، هنتنگ، برای ایجاد روابط سیاسی با افغانستان ساعی بود.

نیدرمایر در کابل مفرزه کوچکی عسکری افغان را زیر تربیه نظامی قرار داد که از جمله قوماندان عبدالحمید رئیس ارکان دوره امانی بود، که در سنه ۱۳۰۳ ش در قضیه بغاوت ملای لنگ در لوگر کشته شد.

(۱) در اسم اروپایی ها بین فان و فون van و von تفاوت دارد. فان عموماً پیش آوند در اسم های هالندی است و فون پیش آوند در اسم های کسانی می باشد که متعلق به یک خانواده ارستوکرات باشد. از اینرو هنتنگ بایست با پیش آوند فون، یعنی مربوط به ارستوکرات آلمان است و شناخته شود. ا.م.

(۲) لودویک ادمیک : افغانستان ص ۲۲۳ طبع ۱۹۶۷ م.

یوزباشی کاظم بی (ترک):

وی دگروال عسکر ترک و از هیئت منصبداران کارمند انور پاشا بود، که تا عصر امانی در افغانستان ماند و در جنوری ۱۹۱۹م به بخارا و خیوا آمد.

چون در اپریل ۱۹۱۹ م هیئت فوق العاده سیار محمد ولی خان به ماسکو فرستاده شد کاظم بی هم درین گروه شامل بود و بعد از آن او را در عشق آباد می بینیم که با جریده ترکی زبان «صدای مستمندان، Voice of the poor» همکاری دارد و خود را حکمران فعال آنجا ساخته است. در اکتوبر ۱۹۱۹م به تشکیل جمعیت بخارای جوان در کاکان همت گماشت و در آن جنبش سیاسی سهم داشت و با افغانستان هم رابطه خود را دوام می داد و به حکمران هرات می نوشت که: «عنقریب قوای پان اسلامی به ایران داخل گردیده و لشکریان انگلیس را از آنجا بیرون خواهد راند و درباره دوستان بلشویک به شما اطمینان می دهم که ایشان دوستان صمیمی مسلمانان اند و برای امیر غازی امان الله طیاره و توپ و بسا سامان جنگی را تهیه خواهند کرد.» (۳)

مولوی برکت الله:

فرزند منشی قدرت الله بهوپالی، یکی از علمای جید هندوستان، که در توکیو پروفیسر زبان اردو و از مخالفان مبارز سرسخت بریتانیه در هند بود. چون در سنه ۱۹۱۴ م به اشاره سفارت بریتانیه او را از جاپان از کار برطرف نمودند، از آنجا به سانفرانسسکو (امریکا) رفت و در جمعیت آزادی خواهان هند (غدر) شامل شد و بعد از آن به برلین آمد و عضو فعال پارتی ملی هند گردید. وی مقالات دقیق دینی و تبلیغی جهاد را به فارسی به سراج الاخبار کابل از جاپان به کابل می فرستاد (۴) و در کابل بحیث عنصر فعال ملی آزادیخواه هند شناخته شده بود. بنابر این با وفد آلمانی از برلین به کابل فرستاده شد و در اینجا با راجه مهنده پرتاپ و مولانا عبیدالله سندهی، هنگامه ضد بریتانوی را گرم ساخت و در جندر بانیه (عسکر نجات هند) رتبه معاون جنرال داشت و در حکومت موقت آزادی هند- که در کابل ساخته شد- صدراعظم بود (۲۴ جنوری ۱۹۱۶م) و چون در اواخر ۱۹۱۷ م کمیساریت خارجه ترکستان شوروی به امیر حبیب الله خان پیغام تحکیم روابط دوستانه داد، برکت الله بمعیت کاظم بی سابق الذکر به جمهوریت ترکستان شوروی برای مذاکره فرستاده شد.

در سنه ۱۹۱۹م هنگامیکه بعد از اعلان استقلال افغانستان، محمد ولی خان سفیر سیار فوق العاده امان الله خان به تاریخ ۷ اپریل همین سال از راه تاشکند به مسکو و دیگر ممالک اروپا فرستاده شد، درین هیئت سیاسی، برکت الله و کاظم بی هر دو شرکت داشتند که در ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹م در مسکو با احترام و گرمی پذیرایی شدند.

برکت الله از مسکو به آسیای میان روسیه شوروی برگشت و تحریکات ضد بریتانوی را دوام داد و رساله بی بر موضوع بلشویزم و اسلام نوشت و در آن سوشلیزم مارکسیستی را یک نوع بازگشت به تصور بیت المال در اسلام خواند که خزانه ایست عمومی و متعلق به تمام جامعه.

نویسنده (حبیبی) این سطور از عواقب برکت الله بعد از ۱۹۲۰م خبری ندارم، ولی باید گفت این شخص پویا و گویا و توانا عمری را در مبارزه با استعمار و امپریالیزم بریتانیه گذارانیده بود.

(۳) آدمیک: افغانستان ص ۱۴۴، از اسناد محرمانه ۱۶۰ آرشیف ملی هند مورخ ۱۹۲۰ م.
(۴) بنگرید: سراج الاخبار، ص ۴ شماره ۲ سال یکم ذیقعد ۱۳۳۱ ق ۱۲ اکتوبر ۱۹۱۱م.

بهر صورت وفد مشترک در اواسط اکتوبر ۱۹۱۵ م در صیفیة پغمان، به حضور امیر پذیرفته و مذاکره آغاز شد. وفد کوشش داشت که امیر را به اعلان جهاد بر خلاف انگلیس و طرفداری از متحدین آلمان وا دارد و در مکتوبی که از انور پاشا آورده بودند چهار مطلب درج بود:

اول: چون سلطان عثمانی جهاد را اعلان داشته، باید امیر هم چنین نماید.

دوم: آیا امیر گذشتن عساکر ترکیه عثمانی را از خاک افغانستان به سوی هند اجازت می دهد؟

سوم: باید افغانستان روابط خود را با انگلیس قطع نماید.

چهارم: امیر باید تمام ملاحای متنفذ و با رسوخ را به اعلان جهاد بگمارد.

اما امیر در جواب این مسایل به وفد مذکور گفت: مردم افغانستان مسلمانان عقیده راسخ اند، ولی وسایل جنگی ندارند و بنابراین همواره فقط به دفاع از مملکت خود آماده اند.

وفد به امیر وعده هر گونه امداد نظامی و اسلحه و دوازده صد هزار پوند تقاوی داد ولی امیر جواب قاطع نداد و مسئله را به مجلس مشوره خود او گذاشت.

در این وقت درباریان امیر دو دسته بودند:

یکی طرفداران جنگ که در آن برادر امیر سردار نصر الله خان و دو فرزندش عنایت الله و امان الله شامل بودند که از محمود طرزی (خسر شهزادگان و عنصر مهم پیشوای روشنفکران) و حلقه ای دینی و طرفداران ترک و اکثریت قبایل افغان حمایت می شدند.

دسته دوم طرفداران انگلیس که گرد عبدالقدوس خان اعتماد الدوله فراهم می آمدند و در آن حامیان بی بی حلیمه (مادر اندر امیر، که خواب امارت پسر خود محمد عمر خان را می دید) و دسته های سوداگران معامله دار با هندوستان و برخی از نظامیان و بیوکراتان شامل بودند.

ولی امیر می خواست با این دسته، بازی سیاسی را با احتیاط انجام دهد و طرفداران انگلیس را حمایت نماید، در حالیکه انتظار عمومی چنین بود که امیر با وفد خارجی بسازد و جهاد را اعلان کند.

در این وقت به حافظ سیف الله خان نماینده سیاسی دولت هند بریتانوی از طرف مردم اخطار های مخفی داده می شد، که مقر نمایندگی او مورد هجوم مردم قرار می گیرد تا عملیات جنگی با بریتانیه صورت گیرد. (مراسله ماه جون ۱۹۱۶ م حافظ مذکور)

نا گفته نماند که پیش از سپتمبر ۱۹۱۵ م هنگامیکه وفد آلمانی در راه هزاره جات بین هرات و کابل بود ویسرای هند مکتوبی با امضای امپراتور برتانیه، به نام امیر حبیب الله فرستاد و او را به اطاعت بریتانیه و حفظ بیطرفی فرا خواند و تقاوی ماهانه او را از یک ونیم لک به دو لک حق السکوت افزونی داد.

امیر در بین تمایل عمومی جهاد به دسته های مختلف درباری و خواهش های وفد آلمانی مانند بازیگر ماهر دست به عمل می یازید. از یک طرف مهمانان آلمانی و ترکی و هندی را به مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم مشغول می داشت و به ترتیب یک معاهده ده ماده (۶) بین افغانستان و آلمان و متحدین او نزدیک می شد، ولی

(۵) قراریکه در روزنامه مخفف نویسی سابلر محفوظ در اندیا آفس لندن آمده، این مسوده معاهده ده ماده داشت، که در مقدمه آن به دوستی بین آلمان و افغانستان و حکمداران طرفین و متحدین دیگر آلمان و به رسمیت شناختن استقلال افغانستان مذکور بود و باید طرف افغانستان به تجهیز قوای عسکری و تنظیم اساسی آن پردازد و روابط سیاسی را با مردم پارس، هند و ترکستان روسی ایجاد کند و آلمان یک صد هزار تفنگ عصری و سه صد توپ و دیگر تجهیزات عسکری را با ده میلیون پوند سترلنگ به افغانستان میدهد و همچنین آلمان راه خود را به مملکت پارس می کشاید تا از این راه کمک رسانیده بتواند.

از سوی دیگر روزیکه باید فردای آن معاهده امضا شود به تاریخ ۲۵ جنوری ۱۹۱۶م حافظ سیف الله نماینده بریتانیه را احضار کرد و در یک مصاحبه خصوصی او را به ادامه سیاست بی طرفی اطمینان داد و گفت: که علاوه برین در دربار عمومی دوام این سیاست را اعلان خواهد کرد. ولی سخنان وی برای تسکین احساسات عامه خواهد بود و دولت بریتانیا نباید از کلامش مشوش گردد. و این دربار موعود بتاریخ ۲۹ جنوری چهار روز بعد تشکیل شد و چون امیر بی طرفی را اعلان داشت، مردم کابل و قبایل که منتظر اعلان جهاد بودند، عموماً رنجیدند و وفد مشترک آلمان - ترک هندیان ناکام شد و بنابر این اروپائیان اعضای وفد در ماه می ۱۹۱۶ م عزم کردند تا کابل را پدرود گویند.

قرار اسنادیکه در آرشیف ملی موجود است سردار نصر الله می کوشید تا آنها نروند و وعده می داد که قبایل سرحدی را برخلاف میل امیر برای جنگ با بریتانیا آماده خواهد ساخت. ولی اعضای هیئت بدین وعده اعتباری ندادند و نیدرمایر از راه آسیای مرکزی روسیه خود را به تهران و کرمانشاهان رسانید و درین راه از فرقه بهائی کمک دید. ولی فون هنتنگ از راه چین و امریکا به جرمنی بازگشت. در حالیکه اعضای دیگر وفد در هرات تا وقتی باقی ماندند، که انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷م شوروی، راهی برای کارکنان مخالف بریتانیا مساعد می ساخت.^(۱)

به چنین عملیات ماهرانه سیاسی، امیر خود را از خواهش های مشترک آلمان و ترک رهانید و به تاریخ ۶ سپتمبر ۱۹۱۶م سیف الله خان نماینده بریتانیا را باز دفعاً احضار کرد و تنها با او نشست و اغراض و مقاصد وفد را نا پسندیده خواند و گفت که آنها با یأس از کابل بر آمده و از مرز کشور ما گذشته باشند. فقط سه نفر کاظم بی و برکت الله و مهندره پرتاپ در کابل باقی مانده اند، که موجب نگرانی اوست، چون اینها مهمان اند او نمی داند که چگونه از جنگ آنها خود را رهایی دهد؟ ولی خود ایشان هم عزم دارند تا عنقریب از اینجا بروند.

امیر اطمینان داد که بر بیطرفی و وعده های دوستی و وابستگی خود با بریتانیا استوار است و دو نفر بنام خیر الدین و احمد که قبایل تیراه را در مقابل انگلیس بر می انگیزانند نمایندگان ترکیه نیستند. شخص اول در مکتب حربیه کابل استاد بود، چون طلبه را به سیاست می کشانید بر طرف گردید و نفر دوم آشپز مطبخ شاهی بود، که بنابر نااهلی رانده شد.

هر دو بدون اجازه امیر به تیرا گریختند و از هیچ طرفی نمایندگی و اختیاری ندارند و باید که نماینده بریتانیا به دولت خود ازین طرف اطمینان کامل دهد.^(۲)

سوم: تاسیس حکومت موقتی آزاد در کابل:

طوریکه گفته شد راجه مهندره پرتاپ و مولوی عبید الله سندهی قبلاً مقدمات مفاهمه با رجال افغانی را به وسیله حاجی عبدالرازق چیده و سردار نصر الله نائب السلطنه را راضی ساخته بودند که تشکیل یک حکومت موقتی هند را در کابل اعلان دارند. چون برکت الله با وفد آلمانی

بین طرفین روابط سیاسی بر قرار و هنتنگ به حبیث نماینده آلمان در افغانستان شناخته می شود و نماینده افغان به پارس فرستاده می شود، تا در آنجا با نمایندگان سیاسی دول متحد آلمان (قوای مرکزی) مذاکره نماید. در باره افتتاح سفارت خانه و قونسلگری آلمان در کابل عنقریب مفاهمه لازمه صورت خواهد گرفت. (آدمیک: افغانستان ۹۴)

(۶) آدمیک: افغانستان ص ۲۲۵

(۷) تحریک ۱۱۸

به کابل آمد، قراریکه عبدالباری ولد مولوی غلام جیلانی، یکی از طلبه مهاجر هندی گرفتار شده در ایران به حیث گواه سلطانی به پولیس هند بیان داده، سرکردگان گروه هندی و کاظم بی به اجازت نائب السلطنه در خانه حاجی عبدالرازق فراهم آمدند تا زمینه تاسیس حکومت آزاد هند را آماده سازند و در ابتدا در نظر بود که این حکومت به صدارت یکی از شهزادگان خاندان شاهی کابل تشکیل گردد، ولی بعداً برین متفق شدند که صدر حکومت راجه مهنده پرتاپ و وزیر اعظم او مولوی برکت الله و وزیر هند(داخله) مولوی عبیدالله سندهی می باشد^(۸) و این حکومت آزاد از مقر آزادی خواهان (باغ بابر کابل) اعلان گردید(سپتمبر ۱۹۱۶م)

دولت موقتی آزاد هند، که اعضای آن در باغ بابر کابل نشسته بودند با اقدامات ذیل دست زد:

اول: ارسال هیئت: سفارت به روسیه تزاری و خواهش جلب سفیر از آنجا به کابل^(۹)

دوم: ارسال سفارتی به هندوستان (که کامیاب نیست)

سوم: ارسال سفارتی از راه پارس به استانبول و برلین^(۱۰)

چهارم: ارسال سفارتی به چین و جاپان^(۱۱)

پنجم: به هندوستان و برلین مکرراً هیئت دیگر سفارت فرستاده می شود^(۱۲)

(۸) طوریکه گفته شد وی یکی از همراهان شیخ الهند بود، که در کودکی بنام بوتاسنکه شهرت داشت و چون مسلمان شد عبیدالله نامیده شد و در دیوبند علوم اسلامی خواند و در اکتوبر ۱۹۱۵م به کابل رسید که از سران مبارزان ملی به شمار می رفت. این شخصیت فعال و سرسخت انقلابی از شارحان دانای فلسفه شاه ولی الله دهلوی و عالم متبحر علوم اسلامی و مرد پویا و کوشا و فکور آزاد مشربی بود که علاوه بر سیرت آزادی خواهی و کارنامه های سیاسی و عضویت در ارکان حکومت موقتی هندو تاسی جماعت خدام خلق (جنودالله) آثار برگزیده به اردو و عربی تالیف کرده، که از آنجمله کتاب التمهید (عربی) و تحریک سیاسی شاه ولی الله به زبان اردو و هفت سال در کابل (اردو) است. وی تا اوایل عصر امانی هفت سال در کابل ماند و از آن شاه اجازه تاسیس یک درسگاه هندی گرفت که به مداخله سفارت بریتانیا افتتاح نشد و در سنه ۱۹۲۳ م از راه تاشکند به ماسکو و استانبول رفت و با انقلابیون شوروی و لینن ملاقات ها کرد و تجارب انلابی آموخت و در ترکیه مصطفی کمال را دید و از آنجا به مکه معظمه اقامت گزید و دست به تالیف و تحریر افکار دینی و انقلابی خود برد.

چون هند آزاد گردید و در سنه ۱۹۴۹ م زمینه عودتش میسر شد به هند باز گشت و بنام (هند سیا گر اکادمی) موسسه علمی را تاسیس کرد و آخرین ایام عمرش را پر نشر و تبلیغ و تفسیر فلسفه شاه ولی الله گذرانید و در قصبه امروت شکار پور سنده نزدیک مرقد مولانا تاج محمود سندهی می زیست تا که در آنجا وفات و دفن شد.

(۹) در آخر اطلاعیه ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۶م دفتر امور خارجه هند گوید که دکتر مهتر داس به نام شمشر سنکه و هم خوشی محمد و عبدالقادر از طلبه لاهور، جزو هیئتی بودند که در مارچ ۱۹۱۵ م به تاشکند رفته و در می همان سال به گابل واپس آمدند.(تحریرک ۱۱۷)

(۱۰) برای این مقصد دو تن از طلبه مهاجر لاهور، عبدالباری پسر غلام جیلانی و شجاع الله پسر حبیب الله لاهوری از طرف مولانا عبیدالله سندهی از کابل فرستاده شدند تا از راه ایران به ترکیه بروند، ولی در ماه اگست ۱۹۱۶م در محمود آباد ایران به دست لشکریان ایران گرفتار و به گارد روسی تسلیم کرده شدند، تا که در تربیت جام هر دو را به مامورین انگلیسی سپردند و از آنجا ایشانرا به هند بردند تا که به حیث گواه سلطانی، تمام فعالیت های حکومت آزاد هند را به حکومت انگلیسی سپردند. که تفصیل آن در کتاب تحریک شیخ اهند آمده است.

(۱۱) در این هیئت متبرا ینگه و شیخ عبدالقادر با خطوط مهنده پرتاپ و برکت الله، عنوانی دکتر سن بات سین(چین) و میکادو شهنشاه (امپراطور - م) جاپان، در ماه جولای ۱۹۱۶م از راه ترکستان روسی سفر کردند. ولی در آنجا به دست حکام تزاری گرفتار و در مشهد به جنرال کونسل بیتانیا سپرده شد و به لاهور آورده شدند و در یک محکمه خصوصی عسکری مهتر سنگه محکوم و در ۲۱ مارچ ۱۹۱۷ اعدام شد.

(۱۲) تحریک ص ۱۱۶.

ششم: حکومت موقتی هند، بنام جنود ریانیه (لشکر نجات مسلم سالویشن آرمی) تشکلی را در مدینه، استانبول، تهران و کابل، به روی کاغذ به وجود آورد، که تمام عالم اسلام را از هند تا مصر و استانبول در بر می گرفت و مربیان آن خلیفه مسلمین و احمد شاه قاجار ایران و امیر حبیب الله خان، افغانستان، بوده اند، که مردان کار و سالاران آن مشتمل بر رجال تمام اسلام، بشمول رجال مبارز قبایل افغانی قرار داده شده بودند و شرح تمام این ماجرای غیر عملی در مکتوب های ابریشمین مولوی عبیدالله سندهی (که به دست جواسیس انگلیسی افتاد آمده است.) اطلاعاتی در این باره از طرف دفتر امور خارجه و بصرای هند به تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۶م ضبط شده و در دنیای سیاست بنام (قضیه مکاتیب ابریشمین) شهرت دارد چنین است: که عبیدالله سندهی خطوطی را بر دستمال های ابریشمی می نوشت که ظاهراً دیده نمی شد، ولی مکتوب الیه می توانست بعد از انجام یک عمل کیمیاوی آنرا بخواند. این نامه ها به وسیله عبدالحق جاسوس گماشته خان بهادر نواز خان ملتان که دو پسرش الله نواز و شاه نواز در گروه طلبه مهاجر هندی در کابل جا زده بودند، به لاهور آورده شد و به وسیله بهادر مذکور، به دست حکومت هند رسید و مسئله فاش گردید.

ادامه دارد

